

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که آیا ایمان برای عبادات شرطیت دارد یا خیر؛ ابتدا آیه شریفه 67 سوره مبارکه مائده را دلیل قرار دادیم. بعد در روایت اول یعنی صحیح محمد بن مسلم این مطلب را مورد بحث قرار داده و در جلسه گذشته دیدگاه صاحب المرتقی (که سه مرتبه داریم: یکی مرتبه سقوط الامر، دوم مرتبه ثواب و سوم مرتبه قبول) را بحث کرده و مورد مناقشه قرار دادیم.

بررسی رابطه آیات حبط و آیات آخر سوره زلزال

در ادامه به بررسی این دو آیه شریفه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» و «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» می‌پردازیم که به حسب صناعت اصولی، این آیات محکوم به آیات حبط است؛ یعنی با توجه به آیات حبط مانند «لَا تُشْرِكْ بِالْحَبِطِ عَمَلُكَ»^[1]، آیه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» را این‌گونه باید معنا کرد: «إِنَّكَ لَا عَمَلْتَ خَيْرًا»؛ کسی که یک عمری عبادت خدا کند و بعد مشرک شود این شرک می‌گوید: این عبادات کالعدم است.

در آیات حبط تعابیری کالصریح دارد به این‌که این اعمال کالعدم می‌شود و در نتیجه می‌گوید «لِيَحْبِطَنَّ». لذا معنای حبط نفی الاثر عن العمل نیست، بلکه معنای حبط نفی العمل است؛ یعنی گویا اصلاً این عمل انجام نشده است چه خیر و چه شر. نظیر آن‌که اگر کسی یک عمل بدی انجام بدهد و بعد توبه کند، «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»، خدای تبارک و تعالی طوری می‌کند که انگار این گناه را انجام نداده است. «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»^[2]؛ یعنی توبه یا اعمال دیگری که انسان انجام می‌دهد این عمل بد را حسن می‌کند، همین عملی که بد بوده، همین عملی که دارای ملاک بد است، همین را منقلب می‌کند به ملاک خوب.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»، یعنی «یری ثوابه»^[3] و حال آن‌که به نظر ما اینطور نیست ظاهر آیه عمل است، منتهی گفتیم بر فرضی که این حرف را نزیم این آیه محکوم آیات حبط است؛ چون آیات حبط هم در خیر و هم در شرّش موضوع این آیه را از بین برده و می‌گوید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا»، این‌که شرک ورزیده «لَا يَعْمَلْ خَيْرًا»، یا در آیه «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا»، کسی که توبه کرده «لَمْ يَعْمَلْ شَرًّا»، این محکوم است؛ یعنی «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا» مع قطع النظر عن الاحباط.

دیدگاه صاحب حدائق

ایشان از جمله کسانی است که ایمان را شرط در صحت در عبادات می‌دانند. اولاً می‌فرماید: صاحب مدارک این مسئله عدم شرطیت ایمان در صحت عبادات را به علامه حلی در کتاب مختلف نسبت می‌دهد؛ یعنی علامه در مختلف قائل شده به اینکه این

شرطیت ندارد و ایمان شرط در صحت عبادت نیست. خود صاحب مدارک بعداً اشکال کرده بر علامه که ما این همه روایات صحیحیه صریحه داریم که ایمان شرطیت دارد. صاحب حدائق می‌گوید: من هر چه خودم کتاب مختلف علامه را بررسی کردم پیدا نکردم!

منتهی بعد صاحب حدائق می‌گوید: این قول که ایمان شرط برای عبادات و صحت عبادات نیست اختصاص به علامه ندارد و مشهور بین المتأخرین است «كما صرح به الشهيد في الدروس»، شهید هم در دروس می‌گوید: «و المشهور عدم اشتراطه»^[14]. شهید می‌گوید مشهور که ظهور در این دارد که مشهور قبل از شهید اول قائل به عدم اشتراطند، اما در معاصرین و متأخر المتأخرین مشهور قائل به اشتراطاند که ما در اقوال این را ذکر کردیم.^[15]

صاحب حدائق می‌گوید: کسانی که می‌گویند ایمان شرط در صحت عبادات نیست، پس لازمه‌اش این است که قائل شوند به اینکه مخالف باید داخل بهشت شود؛ چون وقتی می‌گویند شرط در صحت عبادات نیست یعنی این عبادت صحیح است و وقتی عبادت صحیح است، خداوند باید یک پاداشی هم به اینها بدهد، بالأخره عمل را انجام داده و آن پاداش هم همان دخول در جنت است. «فيلزم دخولهم الجنة»، حال اینکه خودتان ملتزم به این مطلب نیستید؛ زیرا «على قسيم النار والجنة» است و هر کسی ایمان و ولایت دارد اهل بهشت است و کسی که ولایت ندارد اهل بهشت نیست.^[16]

روایت دوم

و عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: ذُرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مَفْتَا حُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رَضِيَ الرَّحْمَنُ الطَّاعَةَ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ.^[17]

«ذروه» به معنای قله و مرتبه بالا است، سنام هم کوهان شتر را می‌گویند. مرحوم والد ما می‌فرمود: ائمه علیهم‌السلام در روایات نه ذره‌ای در مقام مبالغه هستند و نه اینکه بخواهند الفاظ پراکنی کنند و الفاظی را بگویند، هر چه می‌گویند یک جهتی دارد، ذروه الامر، سنام، مفتاح، باب، رضایت خدا، این پنج چیز در «الطاعة للإمام بعد معرفته» است؛ یعنی بعد معرفه‌ی امام، بعضی هم احتمال دادند که ضمیر «معرفته» به خدا برمی‌گردد. همه اینها در اطاعت امام است. مراد از امر در «ذروه الامر» یعنی دین، ذروه دین، سنام دین، باب دین، مفتاح دین و رضایت خدا همه در اطاعت در امام است.

حال اگر «اما لو أن رجلاً قام ليلة و صام نهاره و تصدق بجميع ماله و حج جميع دهره و لم يعرف ولاية ولي الله فيؤالي و يكون جميع اعماله بدلالته إليه ما كان له على الله حق في ثوابه»، این شخص بر خدا حقی پیدا نمی‌کند که خدا به او اجر بدهد، «و لا كان من اهل الايمان»؛ یعنی مؤمن نیست، در روایات دیگر هم داریم که جنت برای مؤمنین و اهل ایمان است.

مرحوم ملا صالح مازندرانی در شرح کافی می‌گوید: این اطاعت امام را چرا می‌گویند ذروه و سنام؟ «من حيث إنها أرفع الطاعات مرتبةً و اسناها منزلة كالذروه»؛ یعنی هیچ طاعتی مهم‌تر از طاعت امام نیست، بالاترین اطاعت‌ها اطاعت امام است؛ یعنی اطاعت امام از اطاعت پدر و مادر بالاتر است، از اطاعت استاد بالاتر است، از استاد زن از شوهرش بالاتر است، اطاعت الامام بالاتر است (نظیر «ألست أولى بكم من أنفسكم» است)، «و من حيث إنها توصل إلى المطلوب و هو قرب الحق»؛ چون این موصل به مطلوب است و مطلوب هم تقرب به حق است مانند سنام است. سنام آن کوهان شتر را می‌گویند که آب در آن ذخیره می‌شود برای روز مبادای این حیوان، اطاعت امام هم همینطور است که ظرفیت انسان را برای تقرب به خدا بالا می‌رود و انسان را برای تقرب به خدا پرمایه‌تر می‌کند.

چرا به آن مفتاح می‌گویند؟ «من حیث إنها سبب بالوصول إلى جميع الخيرات الدنيوية و الاخروية»، این تعبیر مهمی است، اطاعت امام موجب وصول به همه خیرات است، هم خیرات دنیوی و هم خیرات اخروی، ما اطاعة الامام کنیم ببینیم الآن در زمان ما، امام زمان علیه‌السلام غایب است، اما به این معنا نیست که مطاع نباشد، بین ما شیعیان و آن وجود مبارک مسئله اطاعت باید مطرح باشد، چه چیزی را از ما انتظار دارد؟ مفتاح همه خوبی‌هاست، «و من حیث ان بها يتحقق الدخول فی الدین»؛ ائمه علیهم‌السلام باب ورود به دین هستند که می‌شوند «کالباب»، «و من حیث إنها یوجب المغفرة و الرحمة و الدرجات الرفیعة»؛ اگر ما بخوایم رحمت خدا را به دست بیاوریم، اگر بخوایم مغفرت خدا را به دست بیاوریم، درجات رفیعه پیدا کنیم از این جهت عنوان رضا الرحمن دارد؛ یعنی این عناوین بر اطاعت امام منطبق است.^[18]

نکته قابل توجه آن است که در این روایت چون آمده: «ما كان له على الله حقٌ فی ثوابه»؛ نسبت به این روایت نباید بگوئیم عمل است، به اندازه‌ای که مسقط تکلیف باشد هست اما ثواب ندارد، بلکه روایاتی که می‌گویند این عمل کالعدم است، اظهر از این روایت است و آن روایت اشاره به این آیه می‌کند: «کرماذ اشتدت»، یا بعضی روایات می‌گویند این عمل کالعدم است. بگوئیم پس اینکه می‌گوید: «ما كان له على الله حقٌ فی ثوابه»؛ از باب سالبه به انتفاء موضوع است، اصلاً موضوع ندارد نه اینکه بگوئیم موضوع باشد!

روایت سوم

وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: مَنْ لَمْ يَأْتِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ لَمْ تُقَبَلْ مِنْهُ حَسَنَةٌ وَ لَمْ يَتَجَاوَزْ لَهُ عَنْ سَيِّئَةٍ.^[19]

به نظر ما سهل بن زیاد موثق است. محمد بن سلیمان هم بین چند نفر مشترک است، اما هر جا می‌گویند محمد بن سلیمان عن ابیه مراد محمد بن سلیمان دیلمی است که در مورد او، هم توثیق وارد شده و هم تضعیف، این هست که ضعفش روی مسئله غلوش باشد و این ضعفش هم تضعیف می‌شود و در نتیجه قول به وثاقتش تقویت می‌شود. حضرت فرمود: کسی که روز قیامت در صحرائی محشر بیاید اما با اعتقاد به ولایت نباشد، نه حسنه‌ای از او قبول می‌شود و نه سیئه‌ای را از او می‌گذرند و چشم پوشی می‌کنند.

چند روایت داریم که ثواب به آن داده نمی‌شود یا حسنه‌ای از او قبول نمی‌شود، نه اینکه بگوئیم عمل او؟ حسنه شامل واجبات هم می‌شود، بگوئیم این نمازت را خواندی، تکلیف هم از تو ساقط شد، اما ثواب نداری، این خلاف ظاهر است، «لم تقبل» این نماز قبول نمی‌شود یعنی روز قیامت کالعدم است، هم در ثواب و هم در سقوط الامر.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. سوره زمر، آیه 65.

[2]. سوره هود، آیه 114.

[3]. تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص 374.

[4]. الدروس الشرعية في فقه الإمامية، ج 1، ص: 315.

[5]. «و كيف كان فينبغي ان يعلم ان القول بصحة اعمال المخالفين ليس مختصا بالعلامة في هذا الكتاب، كما ربما يوهمه ظاهر تخصيص النقل عنه بذلك. بل هذا القول هو المشهور بين المتأخرين، كما صرح به الشهيد في الدروس حيث قال: و اختلف في اشتراط الايمان في الصحة و المشهور عدم اشتراطه.» الحقائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة؛ ج 14، ص: 168.

[6] . «و يرد عليه- زيادة على ما ذكرنا- ان الواجب عليهم ان يحكموا بدخول المخالفين الجنة، لأنهم متفوقون على وجوب الجزاء على الله (تعالى) كما دلت عليه ظواهر الآيات القرآنية، و حينئذ فمتى كانت أعمالهم صحيحة وجب الجزاء عليها في الآخرة، فيلزم دخولهم الجنة. مع ان جملة منهم صرحوا بان الحكم بإسلامهم إنما هو باعتبار إجراء أحكام الإسلام عليهم في الدنيا من الطهارة و المناكحة و الموارثة و حقن المال و الدم، و اما في الآخرة فإنهم من المخلدين في النار. و بالجملة فإن كلامهم في هذا المقام لا يخلو عن مجازفة ناشئة عن عدم تتبع الأدلة و التأمل فيها كما هو حقها.» همان.

[7] . الكافي 2- 18- 5؛ المحاسن 286- 430؛ وسائل الشيعة؛ ج1، ص: 119، ح 298- 2.

[8] . «المراد بالامر الدين و بطاعة الامام انقياده في كل ما أمر و نهى و هي من حيث أنها أرفع الطاعات مرتبة و اسناها منزلة «كالذروة»، و من حيث أنها توصل الى المطلوب و هو قرب الحق كالسنام، و من حيث أنها سبب للوصول الى جميع الخيرات الدنيوية و الاخرية كالمفتاح و من حيث أن بها يتحقق الدخول في الدين و معرفة قوانينه كالباب و من حيث أنها توجب المغفرة و الرحمة و الدرجات العالية رضاء الرحمن. و الضمير في قوله «بعد معرفته» راجع الى الامام أو الى الله تعالى.» شرح الكافي؛ ج8، ص: 62.

[9] . الكافي 8- 33- 6؛ وسائل الشيعة؛ ج1، ص: 119، ح 299- 3.